

فیلسوف سیاسی
مدرن گمان کرده
است که قدسیت
نظام سیاسی
راه رابر هر گونه
«نقادی سیاست»
می بندد و لذا
شرط لازم برای
حضور اندیشه
انتقادی در سپهر
سیاست رادر
قدسی زدایی
و جدایی امر
ماورایی از امر
زمینی پنداشته
است. حال
آن که قوام اندیشه
انتقادی با حضور
امر قدسی در
سپهر سیاست
و جامعه شکل
می گیرد.

احساس می کند. حال آن که خود عقل چنین دعوی نسبت به خود را قبول ندارد. عقل خود را به اشراقات و افاضات قدسی و ماورایی نیازمند می داند. به همین خاطر، «اول مؤمن» به ولایت تشریحی خداوند سبحان، همانا «عقل» است. از سوی دیگر، چند سده تجربه مدرنیته هم علی رغم همه پیشرفت های علمی گواهِ بر نیازمندی انسان مدرن به عالم قدسی است؛ بلکه سطوح ناشناخته و پنهان مانده این نیاز در تجربه مدرنیته بیش از گذشته آشکار شده است. عجز انسان مدرن در سامان سیاست و جامعه به نحوی که همه انسان ها و جوامع بشری عادلانه و برابر از مواهب طبیعی و مصنوعی بهره مند شوند، بیشتر و بیشتر خود را نشان داده است. خصومت و دشمنی ناشی از «زیست مدرن» سراسر جهان را فرا گرفته است. قدرت های بزرگ دنیای مدرن در سلطه گری و استعمار و استبداد بیداد می کنند و از یکدیگر سبقت می جویند. هیچ قدرت زمینی نیست که طغیانگری آن ها را سرکوب و مهار کند.

همه این خوف و حزن سراسری حاکم بر دنیای مدرن از همین احساس بی نیازی به امر قدسی و ماورایی نشأت می گیرد. لذا انکار عقل بر مکتفی بالذات دانستن خود از یک سو، و تجربه ناموفق مدرنیته در سامان «نظم عادلانه» زیست بشر از سوی دیگر، ثابت می کند که فیلسوف سیاسی مدرن هیچ برهانی برای احساس بی نیازی از ربط امر قدسی و ماورایی ندارد. این دو بیان، محکمترین دلیل بر «ضرورت قدسیت» نظام است.

این حقیقت ناب (ضرورت قدسیت نظام) در قرآن کریم آمده است. صاحب وحی با انسانی که احساس بی نیازی از امر قدسی می کند، احتجاج کرده است و از او می خواهد که برای گفتار خود برهان بیاورد: «أَمْ نَبْنِدُ الْخَلْقَ ثُمَّ بَعِدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ الْقُلُوبُ الْغَافِلُونَ»؛ یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: دلیل تان را بیاورید اگر راست می گوئید! جمیع مردم از گذشته تا به امروز و تا آینده، به ویژه فیلسوف سیاسی مدرن، حتی در اقامه برهان برای مکتفی بالذات بودن انسان عاجزند. چون همه فقیرند و تنها اوست که غنی ستوده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

فیلسوف سیاسی مدرن گمان کرده است که قدسیت نظام سیاسی راه رابر هر گونه «نقادی سیاست» می بندد و لذا شرط لازم برای حضور اندیشه انتقادی در سپهر سیاست رادر قدسی زدایی و جدایی امر ماورایی از امر زمینی پنداشته است. حال آن که قوام اندیشه انتقادی با حضور امر قدسی در سپهر سیاست و جامعه شکل می گیرد. اگر امر زمینی، قدسی زدایی شود، اساساً کنش انتقادی بی معنا می شود. زیرا در کنش انتقادی به وجود «حجت» نیاز است. حجت، آن امر نابی است که با ارجاع و استناد به آن، تمامی کنش های سیاسی و اجتماعی به زیر تیغ نقد رفته و سره از ناسره تفکیک می شود.

حجت همان «برهان» است که قرآن کریم از کفار و مشرکین در نفی همه اشکال توحید، مطالبه کرده است. منتقد سیاسی و اجتماعی به برهان نیاز دارد. بدون